بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 اسفند 1395.

بحث سر این بود که آیا ما عموماتی داریم که از آن استفاده شود که دیه مطلقا به ورثه می رسد یعنی به مطلق ورثه می رسد. خب روایت اولی که ذکر کردیم روایت غیاث بن کلوب عن اسحاق بن عمار بود که موثقه بود. روایت دوم روایت حسین بن خالد عن أبی الحسن موسی علیه السلام بود که این روایت به دو تقریب ما استدلال بر این می کردیم که برای کل ورثه است. یکی بحث اینکه روایت می گوید دیه الجنین لورثته، خب جنین که خصوصیتی ندارد حکم در مورد مطلق دیه ثابت می شود. این یک تقریب و تقریب دوم اینکه در فرق بین دیه جنین و دیه قطع رأس فرموده است در این روایت ان الجنین أمرٌ مستقل یرجی نفعه و ان هذه قد مضی قد ذهبت منفعته که از عموم تعلیل استفاده می شود که کل دیهٍ یرجی نفعه فهی للورثه. خب دیه های معمولی تمامشان یرجی نفعه هستند. ولی به نظر می رسد که هیچ یک از این دو تا استدلال تام نباشد. اما استدلال اول، این روایت در مقام بیان یک حکم فرعی است. می گوید دیه جنین برای ورثه است. اصل اینکه دیه برای ورثه است را نمی خواهد بیان کند. یک فرعی از فروع دیه را دارد بیان می کند. فرعی که این توهم ممکن است در آن برود که این برای ورثه نباشد. در جایی که روایت ناظر به فروع مسئله است در مورد اصل بحث اطلاق ندارد. و این قاعده بسیار مهم است. من یک موقعی نگاه می کردم آقایی بود در مورد غسل احرام استدلال به یک سری روایات کرده بود. شاید ده پانزده روایت استدلال کرده بود به نظرم هیچ یک از این روایات به جز یکی دو تا قابل استناد نبود همین اشکال در موردشان بود که آن روایات در مقام بیان خصوصیات غسل احرامی که حکمش چیست نبود. خب اصلا اینکه مثلا غسل احرام اگر کسی مثلا فلان کار را انجام دهد می گوید غسل احرام باطل می شود آدم باید دوباره غسل احرام کند. اینها فروع مسئله. همان حکمی که در اصل غسل احرام وجوبا أو استحبابا هست، آن مفروق عنه است می گوید مثلا کسی خوابیده است غسل احرام انجام داده است بعد خوابیده است. امام می گوید که اغتسل. اغتسل یعنی این غسلش باطل است همان حکم اولیه که اینجا بوده است دوباره جاری می شود.

سؤال:

پاسخ: وجوب غسل احرام را خواسته بودند استفاده کنند اینها هیچکدامشان استفاده نمی شود. حکمی که ناظر به فروع مسئله است با مفروق عنه گرفتن اصل مسئله نه در وجوب ظهور دارد نه در اطلاق نسبت به اصل مسئله دارد این روایت هم همین است. بحث سر این است می گوید دیه جنین برای ورثه است اما کدام ورثه همان ورثه ای که سایر دیه ها را ارث می برند. این دیه جنین با سایر دیات کأنه دیه الجنین کسائر الدیات همچین مفادی دارد این روایت. عرض کردم این قاعده خیلی مهم است و در کلمات بسیاری از بزرگان هم گاهی اوقات مطرح شده است با وجود اینکه همین کلمات را بعضی بزرگان هم احیانا فرموده اند ولی خیلی وقت ها در تطبیقاتش یک سری چیزها را قائل به اطلاق شده اند که اصلا اطلاق ندارد. یعنی به تعبیر دیگر شرط اطلاق این است که متکلّم در مقام بیان از آن جهت مورد بحث باشد و در جایی که متکلّم در مقام بیان فروع است، نسبت به اصل حکم مسئله در مقام بیان نیست. اگر هم ذاتا ما ظهور قائل باشیم که متکلّم در مقام بیان هست در این جور جاها نیست.

سؤال:

پاسخ: فعلا وجه اول را داریم بحث می کنیم.

سؤال:

پاسخ: حالا آن بحث حکم شک هم در جایی هست که یک نوع ظهوری وجود داشته باشد. در مقام بیان بودن به اعتبار یک اماریت نوعیه است. در جایی که نسبت به فروع مسئله دارد حکم را بیان می کند نسبت به اصل مسئله اماریت نوعیه در مقام بیان بودن ندارد.

این تقریب اول بود. اما تقریب دوم که بحث این بود که عموم تعلیل اقتضا می کند که کل دیهٍ یرجی نفعه فهی للورثه این هم ناتمام است چون این روایت ذیل روایت در مقام بیان فارق بین دیه قطع رأس و دیه جنین است و از این استفاده می شود که شرط لازم برای اینکه دیه به ورثه برسد این است که یرجی نفعه باشد. چیزی که ورثه امید نفع ندارند هیچ از این کار زیانی متوجه آنها نشده است آسیبی متوجه اینها نشده است، اینها وجهی ندارد عقلائا که ارث ببرند. این در مقام بیان شرط کافی نیست. می خواهد بگوید کسی که قطع رأس شده است این طرف که مرده بوده است شما امید نداشتید که از این میّت شما چیزی به شما برسد که امید شما به وسیله فعل این آقا نا امید شده باشد. این بیش از این که شرط لازم برای ارث بردن ورثه یرجی نفعه و مرجوّ نفع بودن باشد استفاده نمی شود. اما اینکه کافی هست هیچ شرط دیگری هم ندارد این از روایت استفاده نمی شود. و در مقام بیان این جهت نیست. هر دو تقریب که عرض کردیم ما ذاتا هیچ یک از این دو تقریب را تام نمی دانیم. به خصوص با توجه به روایت هایی که در بحث دیه گفته است اخوه أمّی ارث نمی برد. اگر ذاتا هم این دو تقریب تام باشد، آن روایات می تواند شاهد بر این باشد که اینها در مقام بیان نیستند در مقام بیان شرط لازم است نه در مقام بیان شرط کافی. ذاتا هم می گوییم که اینها ظهور ندارد. اگر هم ظهور ذاتی داشته باشند به قرینه روایت های خاصه ای که وجود دارد ظهور ذاتی شان از بین می رود و بهترین نکته در مورد اینها همین است که اینها در مقام بیان این جهات نیستند. بنابر این این روایات هم ذاتا و هم جمعا از آنها اطلاق استفاده نمی شود. خب این روایت حسین بن خالد. روایت حسین بن خالد یک اجمالی از بحث سندی اش را هم عرض کنم آن این است که این روایت حسین بن خالد چند تا سند دارد. یکی در علل هست یکی در سند تهذیب هست یک سند در محاسن هست و یک سند هم در فقیه هست. در فقیه البته مرسل است با حسین بن خالد شروع می شود و چون طریق به حسین بن خالد در مشیخه ذکر نشده است از این جهت اشکال دارد. البته این روایت ها به دلیل تکرر سند هایی که همه به حسین بن خالد منتهی می شود، تقریبا حالا دو تا روایت مرسل دارد سه تا مسند دارد آدم این مجموعه اطمینان بخش هست که حسین بن خالد حتما این روایت را نقل کرده است حالا مرسلاتش هم اگر به این مسندات برگردد همین ها است ولی احتمال دارد به انها هم بر نگردد بنابر این خود مرسلات هم مؤید این است که ممکن است طریق بیش از سه تا باشد. علی أی تقدی سه طریق مستقل به حسین بن خالد به طور متعارف اطمینان بخش است. بنابر این در سند ها مناقشه تا حسین بن خالد نباید کرد. علاوه بر اینکه دو تا از این سه سند مسند را می شود تصحیح کرد. یک سند آن علی بن ابراهیم عن أبیه عن محمد بن حفص عن الحسین بن خالد، این را شاید مشکل باشد محمد بن حفص انقدر روایت های ابراهیم بن هاشم از او زیاد نیست که بشود با آن طریق محمد بن حفص را تصحیح کرد. این یک روایت. روایت دومش رواه محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن حسین عن محمد بن أشیم عن الحسین بن خالد. ظاهرا محمد بن أشیم مصحف محمد بن اسلم است. به قرینه راوی و مروی عنه هم محمد بن حسین مکرر از محمد بن أسلم روایت می کند هم محمد بن أسلم مکرر از حسین بن خالد روایت می کند که این تهذیب جلد 10 صفحه 274 حدیث 1073، هجده، عرض کنم خدمت شما وقتی محمد بن أسلم شد همین بحثی که در مورد محمد بن أسلم جبلی این روز ها مطرح کردیم که ما آن را تصحیح کردیم این روایت را تصحیح می کند. مثل حسین بن خالد. حالا حسین بن خالد را بعدا تصحیح می کنیم. این یکی و یکی دیگر در محاسن أبیه عن اسماعیل بن مهران عن حسین بن خالد هست. أبیه، محمد بن خالد برقی است که ما آن را تصحیح می کنیم و اسماعیل بن مهران پسر عموی احمد بن محمد بن أبی نصر است در ذهنم هست که واقفی ثقه است اگر که در واقفی بودن چیز شده است ولی به نظرم نجاشی می گوید که واقفی نیست و بالأخره در وثاقتش بحثی نیست الآن یادم رفته است آیا مجموعا واقفی از آن در می آمد یا غیر واقفی؟ اسماعیل بن مهران به نظرم واقفی بودن متهم است ولی گویا نجاشی اینجور که در ذهنم هست تعبیر نجاشی در موردش از آن استفاده می شود که واقفی نیست. علی أی تقدیر در وثاقتش بحثی نیست. خب این دو طریق از سه طریقش معتبر است. همین معتبر بودن دو طریق از سه طریق هم مؤید این است که این اطمینان بخش است و ما ببینید یک روایت را وقتی می خواهیم

سؤال:

پاسخ: آن را می دانم ولی اصلا واقفی بودن من در ذهنم مشکلش مشکل واقفی بودن بود. نجاشی که می دانم ثقه ولی در ذهنم این بود که

سؤال:

پاسخ: چرا من واقفی بودن اسماعیل بن مهران در ذهنم رفته است بعد نگاه می کنم. وثاقتش در اینکه ثقه هست وثاقتش تردیدی نیست. اسماعیل بن مهران ثقه هست و نجاشی که امامی بودنش را گفته است این هم امامی ثقه می شود. ابن غضائری او را تضعیف کرده است. حالا آنها قابل اعتماد نیست. این نکته ای که می خواهم بگویم اینکه سه تا طریق اگر باشد اگر هر سه طریق آن طریق های افراد ضعفا باشند و مجاهیل باشند و امثال اینها خب اینها گاهی اوقات اینکه بگوییم فقط این روایت را افراد ضعیف نقل کرده اند خود این ممکن است یک نکته منفی باشد در ایجاد اطمینان انسان. چرا آدم های شناخته شده ثقه نیامده اند اخذ کنند فقط آدم های ضعیف آمده اند و اخذ کرده اند خود این اماره ای است که تواطی بر کذب بوده است و انگیزه مشترکی بین این افراد وجود داشته است. یک وقتی دو تا از سه طریق آن قابل تصحیح هست این حرف ها هم در موردش پیش نمی آید. حاج آقا این مطلب را اشاره می کردند مثلا شما یک طریق می بینید هفت طریق دارد هر هفت طریقش ضعیف باشد خود اینکه فقط ضعفا این طریق را نقل می کنند خودش نقطه ضعف می شود. اینجور نیست که چه بسا ضعف تمام روات منشأ شود که ما به یک نکته مشترک، یک انگیزه مشترکی بین اینها ببینیم دارد. این در نحوه حساب احتمالات این نکته خیلی مؤثر است. علی أی تقدیر این روایت تا حسین بن خالد هیچ بحثی نیست. خود حسین بن خالد هم بزنطی و ابن ابی عمیر و صفوان خیلی روایت کرده اند روایت بزنطی هم از حسین بن خالد زیاد است و در روایت آن تردیدی نیست. حسین بن خالد ببینید تضعیف هم به نظرم شده است.

حسین بن خالد هم که هیچی با توجه به اینکه از مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی و از مشایخ هر سه شان هست به خصوص عرض کردم بزنطی خیلی زیاد از او روایت دارد. هم از جهت اکثار روایت اجلاء می شود حسین بن خالد را توثیق کرد هم از جهت روایت ثلاثه که روایت کمشان هم وثاقت

سؤال

پاسخ: همان هیچ توثیق و تضعیف نشده است. ولی با توجه به همین اکثار روایت اجلاء و بحث روایت ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی توثیق حسین بن خالد روشن است. بنابر این روایت از جهت سند معتبر است مشکلی ندارد. ولی از جهت دلالت به عنوان یکی از مطلقات بحث نمی شود آن را تلقی کرد.

سؤال:

پاسخ: نه محمد بن فحص خیلی معروف نیست.

سؤال:

پاسخ: احتمالا صاحب کتاب نبوده است. محمد بن حفص یک سری روایت ابراهیم هاشم از او دارد. علی بن ابراهیم عن أبیه عن محمد بن حفص یک سری روایت هست ولی انقدر زیاد نیست که این روایت هایش بتواند وثاقت مروی عنه را اثبات کند.

خب یک روایت دیگری هم در این بحث هست که این روایت در فقیه وارد شده است در تهذیب وارد شده است در علل هم وارد شده است و همه آنها هم به فضل بن شاذان اول سندشان فضل هست قال الفضل سند این است

قَالَ الْفَضْلُ وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ الْعَدَنِيُّ صَاحِبُ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ صَاحِبُ أَبِي يُوسُفَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِي لَيْثُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْعَبْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع

این متنی که خواندم متن جامع الاحادیث جلد 29 صفحه 362 حدیث 44658 هست. که حدیث بیست و دوم باب بیست و یکم از ابواب المیراث هست. در حاشیه لیث بن سلیمان از علل نقل کرده است لیث بن ابی سلیم و از تهذیب لیث بن ابی سلیمان نقل کرده است که درست آن لیث بن ابی سلیم هست. این روایت در روایت های در کتاب های عامه هم نقل شده است و تصریح به لیث بن ابی سلیم هم شده است که از رجال معروف عامه است لیث بن ابی سلیم. همین روایت دقیقا در کتاب های عامه با تصریح به لیث بن أبی سلیم در رجال عامه هست و سند های مختلفی هم دارد من یک سری از سند هایش را می خوانم در محلّی ابن حزم جلد 10 صفحه 474 به این شکل نقل شده است.

ابو معاویه محمد بن حازم الضریر عن لیث بن ابی سلیم

لیث را در با سین نوشته است لیث با ث است. با لیس اشتباه گرفته است! واقعیتشان بروز کرده است!

عن أبی عمرو العبدی عن علی بن ابی طالب قال تقسّم الدیه علی ما یقسّم علیه المیراث.

خب همان جور که میراث تقسیم می شود دیه هم به همین صورت تقسیم می شود. در سنن کبری بیهقی جلد 6 صفحه 246 با این سند

حفص بن غیاث عن لیث عن أبی عمرو العبدی عن علیٍّ رضی الله عنه قال الدیه لمن احرز المیراث

این هم این تعبیر است. در این تعبیر روایت ما الدیه تقسّم علی من احرز المیراث است که تعبیر علل الشرایع اینگونه است. خب این تعبیرات یک مقداری تفاوت تعبیری دارد ولی همه شان یک مطلب واحد را بیان می کنند. مصنّف ابن ابی شیبه کوفی هم جلد جلد 6 صفحه 374 هم همین طریق حفص بن غیاث عن لیث، حالا یادم رفته است مصنّف ابن ابی شیبه لیث هایش را با مشخصه داشت به نظرم با مشخصه نبوده است ولی خب لیث بن ابی سلیم هست. این لیث در ابو عمرو را در جرح و تعدیل ابن ابی حاتم ترجمه کرده است می گوید، «ابو عمرو العبدی الأجدأ روی عن علیٍّ رضی الله عنه فی الجدّ أبٌ». الجدّ دبٌ ذیل همین روایت مورد بحث ما است در کتاب های سنی در بعضی از این، به نظرم در همین سنن کبری بیهقی بود الجدّ أبٌ ذیل همین روایت وارد شده است اشاره به همین روایت دارد که راوی آن لیث بن ابی سلیم هست. خب این ببینیم این افرادی که در این سند واقع هستند چه کسانی هستند. از اول سند حالا شروع کنم این حالا اول نسخه بدل هایش را توضیح دادم، عبد الله بن ولید العدنی صاحب سفیان، این عبد الله بن ولید العدنی، عبد الله بن ولید بن میمون بن عبد الله القرشی الاموی ابو محمد بن المکّی المعروف به عدنی است که در کتاب های اهل تسنن ذکر شده است و گفته شده است که از سفیان ثوری روایت می کند این صاحب سفیان مراد سفیان ثوری هست که با تصریح به سفیان ثوری هم روایت عبد الله بن ولید عن سفیان الثوری هم در منابع عامه وارد شده است که من آنها را یادداشت نکردم. ولی هست آدرس هایش را مراجعه کنید این هست. نفر بعدی حالا من ابتدا افرادش را تک تک صحبت کنم بعد یک مقدار کوچکی در مورد وثاقت و عدم وثاقت اینها در نزد خود عامه صحبت کنم. نفر بعدی ابوا القاسم الکوفی صاحب ابی یوسف. ابو القاسم الکوفی صاحب أبی یوسف با این عنوان من پیدا نکردم در رجال عامه. چه کسانی با عنوان صاحب ابی یوسف معرفی شده اند این افراد هستند. محمد بن حسن الفقیه صاحب ابی یوسف القاضی در مقاتل الطالبیین صفحه 318 تاریخ طبری جلد 6 صفحه 454 هست. که باید علی القاعده محمد بن حسن الشیبانی باشد. البته شیبانی و در اعیان الشیعه به جای فقیه و اینها الشیبانی دارد. فکر می کنم باید او باشد. من فرصت نشد یک مراجعه دقیق کنم. محمد بن حسن شیبانی ابو یوسف قاضی اینها هر دو شان اصحاب معروف ابو حنیفه هستند. دو شاگرد مهم ابو حنیفه هستند فکر می کنم خود این ابو یوسف یک شاگرد بزرگتر بوده است محمد بن حسن شیبانی بعد از خود ابو حنیفه هم با قاضی ابو یوسف مرتبط بوده است. خب این یکی. یکی حیثم بن موسی صاحب ابی یوسف القاضی تاریخ بغداد جلد 6 صفحه 364. این دو نفر و نفر سئوم بشر بن الولید صاحب ابی یوسف یعقوب القاضی در جرح و تردید جلد 2 صفحه 369 وارد شده است. در تاریخ بغداد هم ترجمه همین بشر بن الولید هست. ابو الولید بشر بن الولید الکندی و هو صاحب ابو یوسف بعد ترجمه مفصّلش را دارد مات سنه 238. تاریخ بغداد جلد 7 صفحه 84 این هم شد سه نفر. نفر چهارم ابو سلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی الحنفی صاحب ابی یوسف و محمد. ابی یوسف، ابی یوسف قاضی است محمد هم محمد بن حسن شیبانی هستند این دو تا شاگرد خاص ابو حنیفه هستند. سیر اعلام النبلا جلد 10 صفحه 194. نفر پنجم ابو عبد الله محمد بن سماعه تمیمی صاحب ابی یوسف و محمد سیر اعلام النبلا جلد 10 صفحه 645. این هم پنج نفر. نفر ششم هلال بن یحیی البصری الفقیه الحنفی صاحب ابی یوسف تاریخ اسلام ذهبی جلد 16 صفحه 442. نفر هفتم قاضی المأمون محمد بن ابی محمد بن ابی رجاء الخراسانی الفقیه صاحب أبی یوسف ولی القضاء ببغداد المأمون و توفی سنه سبع و مأتین. وافی الوفیات جلد 3 صفحه 56. در این هفت نفر ابی یوسف آن ابی یوسف قاضی معروف هست که بعضی هایش که خب تصریح شده است بعضی هایش هم به قرینه حنفی بودن و اینها که از ابی یوسف همین ابی یوسف شاگرد معروف ابو حنیفه است. یک نفر دیگر هم هست که نفر هشتم ما هست. محمد بن حبیب صاحب ابی یوسف الاعشا. تاریخ بغداد جلد 12 صفحه 242. ولی هیچیک از اینها به عنوان ابو القاسم الکوفی من ندیدم. این هشت نفر به عنوان صاحب ابی یوسف آورده شده است. خب من یک مقداری دنبال کردم ببینم که یک کاری کرد این را شناخت و امثال اینها. یک سند در مسند ابی یعلی دیدم که آن سند یک مقداری کمک می کرد برای شناختن این راوی. در مسند ابی یعلی جلد 5 صفحه 46 حدیث 2637 این تعبیر را دارد. می گوی قرع علی بشر بن الولید یک نکته ای بگویم در این روایت ابو القاسم الکوفی صاحب ابی یوسف در نقل علل یک عن أبی یوسف ظاهرا افتاده است. در فقیه و تهذیب بعدش ابی یوسف دارد ظاهرا این عن أبی یوسف باید باشد. این از آن ابو یوسف پرش خطای ذهن پرش قلم یکی از چیزهای شایع همین بحث پرش قلم است که این صاحب ابی یوسف از ابی یوسف نقل کرده است.خب در مسند ابی یعلی جلد 5 صفحه 46 رقم 2637 این هست. قرع علی بشر بن الولید اخبرکم ابو یوسف عن لیث بن ابی سلیم. من حالا قبل از اینکه به این روایت استشهادش را عرض کنم یک توضیحی در مورد این عبارت قرع اخبرکم عرض کنم. زمان های قدیم دو جور به اصطلاح سماع دو جور تحمّل درسی وجود داشته است. یک موقعی استاد می خوانده است شاگرد می شنیده است. یک موقعی شاگرد می خوانده است استاد می شنیده است. اینجا شاگرد که می خوانده است نسخه استاد را می گرفته است استاد نوشته بوده است حدّثنا شاگرد که نمی توانسته است بگوید حدثنا می گفته است حدثکم به جای حدثنا شاگرد که داشته برای استاد می خوانده است حدثکم می گفته است که استاد در واقع تأیید می کرده است که آن حدثنا آن را تبدیل به حدّثکم می کرده است در کتاب های ما هم زیاد هست تعبیر حدّثکم و در چیزهای عامه در قرائت بر استاد گاهی اوقات عین همان را می گفتند قرع علی فلان قال حدثنا. به این همان عین همان عبارت گاهی اوقات خوانده می شده است که کأنه شما همچین عبارتی ولی گاهی اوقات عبارت با تبدیل به حدٍثکم می کردند علی أی تقدیر یعنی بشر بن ولید تعبیر کرده بوده است اخبرنا ابو یوسف عن لیث بن ابی سلیم. پس سند اینگونه می شود بشر بن ولید عن أبی یوسف عن لیث بن ابی سلیم که عن أبی یوسف عن لیث بن ابی سلیم آن عین همین سند مورد بحث ما است. من احتمال زیاد می دهم که این ابو القاسم الکوفی صاحب ابی یوسف همین بشر بن ولید باشد. با این توضیح که ابو القاسم آن تحریف ابو الولید باشد. ابو الولید الکوفی هم تحریف کندی باشد. این بشر بن ولید چیزش کندی هست. بشر بن ولید الکندی در تاریخ بغداد این بشر بن ولید ترجمه شده است بشر بن ولید بن خالد ابو الولید الکندی. ابو الولید الکندی به این عنوان شناخته می شود که عرض کردم در تاریخ بغداد هم و هو صاحب ابو یوسف با این تعبیر و هو صاحب ابو یوسف یک تعبیر خاصی است. فقط لقب صاحب ابو یوسف هم در آن نزده است. و هو صاحب ابو یوسف انگار به عنوان صاحب ابی یوسف بودن هم مشهور است. فکر می کنم این ابو القاسم الکوفی محرّف ابو الولید الکندی صاحب ابی یوسف باشد. البته آن عبد الله بن الولید العدنی صاحب ابی سفیان آن را من ارتباطی با هیچیک از این کسانی که اینجا چیز هستند پیدا نکردم. هیچ ارتباطی داشته باشد با این صاحب ابو یوسف هایی که داشتیم. احتمال می دهم آنجا هم باید یک سقطی چیزی رخ داده باشد. عبد الله بن الولید العدنی صاحب ابو سفیان غالبا از سفیان ثوری نقل می کند. غالب روایت هایش و سفیان ثوری راوی لیث بن ابی سلیم است. این لیث بن ابی سلیم که اینجا در سند هست، راوی از آن است. من احتمال می دهم که مثلا سند اینگونه بوده است روی عبد الله بن الولید العدنی صاحب سفیان عن سفیان یا قال حدثنی سفیان، بعد ابو القاسم الکوفی صاحب ابی یوسف که حالا ما می گوییم ابو الولید الکندی صاحب ابو یوسف است یک طریق دیگر سند است. یعنی سند دو تا طریق داشته است. یکی از آنها از طریق عبد الله بن الولید العدنی صاحب سفیان عن سفیان الثوری عن لیث بن ابی سلیم و یک طریق دیگرش از طریق ابو الولید الکندی صاحب ابی یوسف عن ابی یوسف عن لیث بن ابی سلیم. حدس می زنم باید اینجور باشد این سند به هر حال تشویش و امثال اینها در آن است. علی أی تقدیر این روایت خب اگر اینجور که ما عبارت را معنا می کنیم دو طریق به لیث بن ابی سلیم اینجا دارد در کتاب های عامه هم دو تا طریق به لیث بن ابی سلیم در کتاب های عامه هم دارد شاید مجموع اینها در مورد اینکه لیث بن ابی سلیم این مطلب را از ابی عمرو العبدی نقل کرده باشد کافی باشد برای اثبات آن. ولو خیلی از اینها چیزهای عامی هستند و بعضی هایشان هم غیر معتبر هستند یعنی یک بحث هایی در مورد وثاقت و عدم وثاقتشان هم حتی در میان خود عامه هم مطرح است همین بشر بن ولید مراجعه کنید من اینها را فردا یک توضیحی در موردش می دهم دیگر وقت گذشته است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد